

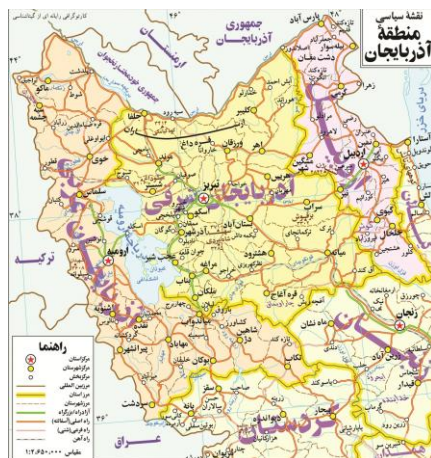
پرفسور جیمز کر-لیندسی: «آیا آذربایجانی‌های ایران می‌توانند جدا شوند؟»

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

متن گفتار پرفسور جیمز کر-لیندسی در ویدیویی با همین عنوان در کانال یوتیوب وی منتشر شده است. این ویدیو که جمعه ۲۷ ژوئن ۲۰۲۵-۶ تیر ۱۴۰۴ بارگذاری شده هزاران بار دیده شده است. پرفسور جیمز کر-لیندسی دارای دکترای تخصص در زمینه تحلیل درگیری‌های بین‌المللی (International Conflict Analysis) است و تاکنون بیش از دوازده کتاب در زمینه درگیری‌های اتنیکی و سرزمینی منتشر کرده است. او نگاهی آگاهانه به روابط بین‌الملل، درگیری‌ها، امنیت و مسئله حاکمیت دولت‌ها می‌اندازد.

تحلیل او در این ویدیو، بعد از رویدادهای جنگ ۱۲ روزه اسرائیل و ایران صورت گرفته است. تحلیل پرفسور جیمز کر-لیندسی، توسط «یونس لیثی دریلو» به شکل متن به فارسی برگردانده شده و در تاریخ ۱۶ تیرماه توسط سایت «راديو زمانه» منتشر شده است.



در مقدمه گفتار پرفسور جیمز کر-لیندسی در ویدیویی و متن کتبی ترجمه آن، آمده است: آیا اکنون که حملات اسرائیل و ایالات متحده پایان یافته، منطقه آذربایجانی‌نشین ایران می‌تواند جدا شود؟ توجه‌ها اکنون به آینده رژیم ایران معطوف شده است. اما همراه با این موضوع، پرسش مهم دیگری نیز مطرح است: آیا ممکن است کشور به تدریج در امتداد خطوط گسل اتنیکی دچار فروپاشی شود؟ یکی از بزرگ‌ترین گروه‌های قومی، جامعه آذربایجانی ایران است که جمعیت آن به ده‌ها میلیون نفر می‌رسد. آیا ممکن است آن‌ها از درگیری اخیر بهره‌برداری کرده و تلاش کنند تا از ایران جدا شده و یا استقلال خود را دنبال کنند؟ یا حتی تلاش کنند با کشور همسایه، جمهوری آذربایجان، متحد شوند؟ ...»

پرفسور جیمز کر-لیندسی در ادامه گفتار ویدیویی خود، به تاریخ ایران و نقش سیاسی ترک‌های ایران می‌پردازد. اما در ادامه به گرایش‌های ملی‌گرایانه بین ترک‌های آذربایجان ایران می‌پردازد: «در میان برخی از بخش‌های جمعیت آذربایجانی، جنبش‌های ملی‌گرایانه و خودمختار سطح پایین به‌طور پیوسته وجود داشته‌اند. اگرچه این جنبش‌ها گاه حال و هوای جدایی‌طلبی داشته‌اند، اما تمرکز اصلی آن‌ها معمولاً بر خواسته‌هایی برای افزایش حقوق فرهنگی و زبانی بوده است. فعالیت‌های محدود در راستای استقلال نیز عمدتاً در خارج از ایران و در میان جوامع مخالف ساکن در اروپا و دیگر مناطق جهان شکل گرفته‌اند.»

برجسته‌ترین گروه در این زمینه، «جنبش بیداری ملی آذربایجان جنوبی» یا [۴] (SANAM یا GAMOH) است که در باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان مستقر است. و این موضوع ما را به پرسش اساسی درباره نقش جمهوری آذربایجان می‌کشاند.

وی در ادامه، این سؤال را پیش می‌کشد: «آیا آذربایجانی‌های ایران می‌توانند جدا شوند؟» و ادامه می‌دهد: «اگرچه ایران بارها جمهوری آذربایجان را به تحریک احساسات جدایی طلبانه متهم کرده است، اما در عمل، به‌طور عمده به‌نظر می‌رسد که دولت باکو از دامن‌زدن به تمایلات استقلال طلبانه خودداری کرده؛ چرا که چنین کاری می‌توانست به‌طور غیرضروری تهران را تحریک کند.

با این حال، در سال‌های اخیر، شرایط دگرگون شده است. روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان به‌طور بی‌وسه متشنج‌تر شده، به‌ویژه به دلیل نزدیکی شدید باکو به اسرائیل.

در واقع، جمهوری آذربایجان به یکی از متحدان کلیدی اسرائیل در منطقه تبدیل شده، انرژی تامین می‌کند و به فعالیت‌های اطلاعاتی اسرائیل در نزدیکی مرزهای ایران اجازه می‌دهد.

سؤال مهم این است که آیا احساسات استقلال طلبانه آذربایجانی‌ها می‌تواند پس از جنگ اخیر علیه ایران تغییر کند؟ در مجموع، به‌نظر نمی‌رسد که این احتمال زیاد باشد.

از یک سو، مقام‌های ایرانی بدون شک نگران احتمال جدایی طلبی آذربایجانی هستند، به‌خصوص اگر چنین حرکتی تحت نفوذ قدرت‌های خارجی باشد.

اما اکثر آذربایجانی‌های ایران تاکنون علاقه چندانی به این ایده نشان نداده‌اند و به هیچ‌گونه قیام یا شورش گسترده‌ای دست نزده‌اند.

یک بار دیگر، احساسات ملی‌گرایانه در میان جمعیت آذربایجانی داخل ایران بیش‌تر حول محور حقوق فرهنگی و زبانی است تا استقلال کامل یا حتی اتحاد با جمهوری آذربایجان.

البته در مقابل، این استدلال نیز وجود دارد که هرگونه احساس ملی‌گرایی در واقع از طریق سرکوب کنترل شده است. از این منظر - یا به قول برخی استدلال‌ها - ضعف وضع ایران پس از جنگ ممکن است اکنون صدای جدایی طلبان را تشویق کند، چون جنبش‌های استقلال طلب معمولاً در چنین شرایطی که دولت آسیب‌پذیر است، فرصت می‌یابند.

مشکل این است که اکنون که درگیری مستقیم بین ایران و اسرائیل پایان یافته، تمرکز دولت تقریباً مطمئناً معطوف به حفظ ثبات داخلی و محافظت از رژیم خواهد بود.

با وجود خساراتی که در جنگ اخیر دیده شده، دستگاه‌های امنیتی ایران ظاهراً هنوز قدرت خود را در داخل کشور حفظ کرده‌اند.

هرگونه حرکت جدایی طلبانه بزرگ به احتمال زیاد با سرکوب سریع و شدید مواجه خواهد شد.

و در نهایت، باید جنبه‌های گسترده‌تر مسئله جدایی طلبی آذربایجانی را نیز در نظر گرفت.

حتی اگر بخش قابل توجهی از جمعیت آذربایجانی در ایران خواهان استقلال یا اتحاد با جمهوری آذربایجان شوند، هیچ تضمینی نیست که هیچ بازیگر خارجی چنین حرکتی را حمایت کند - چه برسد به پنج عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل که تصویب آن برای استقلال کامل و عضویت در سازمان ملل ضروری است.

با این وجود، با همه مشکلات آشکار، مسئله جدایی طلبی آذربایجانی هم‌چنان موضوعی است که باید با دقت رصد شود. پس از جنگ اخیر، ایران ممکن است ناپایدارتر شود، به‌خصوص اگر بازیگران خارجی فرصتی ببینند که از طریق روش‌های پنهانی، کشور را بیش‌تر تضعیف کنند.

در همین حال، اگر مخالفت گسترده با رژیم در سایر مناطق افزایش یابد و توان دولت برای مقابله با تهدیدهای متعدد کاهش یابد، ممکن است فضای بیش‌تری برای بروز احساسات ملی‌گرایانه آذربایجانی فراهم شود.

وقتی چنین اتفاقی بیفتد، ممکن است سطحی غیرمنتظره از حمایت پنهان برای جدایی طلبی آذربایجانی آشکار شود.

هم‌چنین ممکن است جمهوری آذربایجان فرصت را غنیمت شمرده و نقش بیش‌تری در تقویت این جدایی طلبی ایفا کند. و به همین دلایل، با خروج ایران از درگیری اخیر و احتمال ورود به فاز آشفته‌گی شدید داخلی، امکان قیام آذربایجانی‌ها را نمی‌توان به‌طور کامل رد کرد - حتی اگر از نظر تاریخی و بر اساس برآوردهای فعلی، چنین امری بسیار بعید به نظر برسد...»

جدا از این که موضع جیمز کر-لیندسی، تا اندازه به موقعیت و جایگاه تاریخی ترکی‌های آذربایجان در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی آشنایی دارد بحث دیگری است اما سؤال مهم این است که چه کسانی و مسائلی توجه جیمز کر لیندسی را به احتمال جدایی آذربایجان از ایران جلب کرده است؟

واقعیت این است که بسیاری از مردم آذربایجان ایران همانند سایر خلق‌های سراسر ایران، مخالف جمهوری اسلام ایران هستند هر چند ترک‌ها به دلیل جمعیت بزرگ در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی و مدیریت ایران، نقش چشم‌گیری دارند به قول لیندسی، علیه خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران و هم‌چنین مسعود پزشکیان ترک هستند. اما وی توضیح نمی‌دهد که ترک بودن رهبر و رییس جمهور حکومت اسلامی ایران چه ربطی به مردم ترک آذربایجان دارد؟ چرا که حکومت اسلامی ایران در کلیت خود، یک حکومت فاشیستی و تروریست مذهبی و جنگ‌طلب است در حالی که تاریخ آذربایجان نشان می‌دهد که اکثریت مردم آذربایجان گرایش‌های چپ و یا لیبرال دارند و به همین دلیل، حتی گرایش‌های ناسیونالیست ترک نیز علاقه‌ای ندارند با این حکومت وحشی تداعی کردند تا چه برسد افتخارشان این باشد که رهبر و رییس جمهوری ایران ترک هستند؟!

مهم‌تر از همه، بسیاری از تحقیقات و بررسی‌ها نشان می‌دهند که در بین خلق‌های تحت ستم سراسر ایران، گرایش‌هایی که علاقه به جدایی دارند بسیار اندک هستند. مهم‌ترین شاهد تاریخی چنین ادعایی به‌طور شفاف این است با وجود این که در یک قرن گذشته، دو حکومت پدر و پسر پهلوی‌ها و در ۴۵ سال گذشته جمهوری اسلامی ایران، هرگز حقوق ملیت‌ها و حتی اقلیت‌های مذهبی را به رسمیت نمی‌شناسند و هر صدای حق‌طلب (نه جدایی‌طلبی) را به شدت سرکوب می‌کند و حتی در این قرن تدریس و آموزش به زبان مادری آن‌ها در مدارس و متوسطه و دانشگاه ممنوع است اما صدای قوی «جدایی‌طلبی» از آن‌ها شنیده نشده است. هرچند که اگر چنین خواستی هم داشته باشند جرمی مرتکب نشده‌اند و باید جواب سیاسی بگیرند نه سرکوب و ستم!

حق تعیین سرنوشت و حق دموکراتیک، حق انسانی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه خلق‌های ایران از جمله آذربایجانی‌ها است. این حق از دوران مشروطیت تاکنون مطرح بوده و هنوز هم هست. طبیعتاً هر انسان و سازمان و حزب آزادی‌خواه و برابری‌طلب از چنین حقی دفاع می‌کند و عموماً آن را به رسمیت می‌شناسد و برای تحقق آن مبارزه می‌کند.

به این ترتیب، اکثریت نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب جامعه ایران، بدون در نظر گرفتن جنسیت، ملیت و باورهای سیاسی و مذهبی و غیره، خواهان برقراری یک جامعه آزاد و برابر و انسانی هستند. هم‌چنین همه زبان‌ها رایج در جامعه‌مان نیز به‌طور برابر در همه سطوح سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی از آزادی کامل و برابر برخوردار گردد. در چنین روندی، زبان فارسی نیز به‌عنوان زبان سراسری کشور در همه مدارس و دانشگاه‌ها و در مناطقی که زبان محلی مردم فارسی نیست به‌عنوان زبان دوم تدریس شود و زبان مشترک همه ساکنان جامعه ایران محسوب گردد. بی‌تردید در چنین جامعه‌ای، خلاقیت‌ها و ابتکارات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شهروندان شکوفا می‌شود.

بنابراین، نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب مخالف کلیت حکومت اسلامی ایران، جنگ‌شان با حکومت اسلامی است نه با مردم فارسی زبان! پس ستم ملی و ممنوعیت زبان‌های مادری در ایران، یک واقعیت تلخ غیرقابل انکار است و این مسئله را به فارس زبان‌ها نسبت دادن، نه تنها دور از واقعیت است بلکه به همبستگی انسانی و مبارزه متحدانه علیه کلیت حکومت اسلامی لطمه می‌زند. به‌علاوه تاریخ و تجربه مردم کشورهای دیگر مانند یوگسلاوی سابق، رواندا و غیره نشان داده‌اند که تحریک احساسات ملی و برخورد‌های خصمانه با مسئله ملی، بسیار خطرناک است و نهایتاً به درگیری داخلی و نسل‌کشی منجر می‌گردد.

اما تا آن‌جا که به گرایش‌های کوچک پان‌ترکیسم برمی‌گردد آن‌ها تاکنون تشکل‌ها و رسانه‌های مختلفی به‌وجود آورده‌اند و در برخی کشورها، به‌خصوص جمهوری آذربایجان و ترکیه و حتی لابی‌هایی در حاکمیت آمریکا دارند و رسانه‌ها و تشکل‌های خود را منطبق با سیاست‌های روز سرمایه‌داری این دولت‌ها به‌وجود آورده‌اند و به همین دلیل نیز از حمایت آن‌ها برخوردارند. در حالی که این گرایش‌های پایگاه چندان در جامعه آذربایجان ایران ندارند.

برای نمونه، «احمد یوسفی سادات» معروف به «اوبالی» پس از ناامیدی از سازمانی به نام «داک»، اقدام به تشکیل یک سازمان دیگری به نام «گاماج» نمود که آن نیز شکست خورد.

«فریدون پروین‌نیا» در سال ۱۳۷۴ به همراه حسن احسنگر، اژدر تقی‌زاده و بیوک رسولوند تشکلی به نام «باب یا آذربایجان واحد» را تحت حمایت «ایلچی بیگ» اولین رییس جمهور پان‌ترکیست جمهوری آذربایجان، پس از شوروی سابق بود. آن‌ها، به «محمودعلی چهرگانی»، ماموریت دادند تا شعبه‌ای از آن را در تبریز تاسیس نماید.

در سال ۱۳۷۷ نیز یک تشکل سیاسی از طرف ناسیونالیست‌های ترکیه برای مقابله با حکومت اسلامی ایران، تاسیس شد. این تشکل که «میلی شورا» نام داشت در روز اول مهر ۱۳۷۷ در استانبول و با مدیریت بیوک رسولوند برگزار شد. در این جلسه، «فریدون پرویز نیا» (آراز) و «نورالدین قروی» (آذر) از آلمان شرکت داشتند. قروی در آلمان، «آنادیل، یا زبان مادری» را منتشر می‌کرد.

«محمد مشتاق»، که برخی‌ها حتی او را عامل پلیس مخفی ترکیه (میت) می‌دانند پیش از انقلاب ۱۳۵۷، ساکن ترکیه بود و مدتی قبل سردبیر بخش فارسی «تی.آر.تی» بود. او، در دومین نشست این تشکل در آبان ۱۳۷۸، به آن پیوست. کنگره اول داک (کنگره به اصطلاح آذربایجانی‌های جهان)، در ۱۹۹۷ در «لس‌آنجلس» تشکیل شد و نورالدین قروی، فریدون پرویز نیا و... در آن حضور داشتند.

در این کنگره، گرایشات متضادی وجود داشت اما در کنگره دوم احمد اوبالی و محمد مشتاق نیز به این جمع اضافه شدند و تقریباً یک گرایش یک‌دست پان‌ترکیست رهبری آن را به‌دست گرفت.

گاموح یا (جنبش بیداری ملی آذربایجان جنوبی)، یک گروه سیاسی راست و پان‌ترکیست بود که در سال ۱۹۹۵، توسط محمودعلی چهرگانی بنیان‌گذاری شد اما فعالیتش در ایران ممنوع اعلام شد. محمدعلی چهرگانی، بعدها از این سازمان جدا شد.

چهرگانی در انتخابات مجلس شورای اسلامی ایران در سال ۱۳۷۵، یکی از کاندیداهای تیریز بود که در دوره دوم این انتخابات و در رقابت‌ها جناحی و با فشار وزارت اطلاعات، مجبور به استعفا شد. چهرگانی، جزو ۶۴ نفری بود که در ۱۵ خرداد ۱۳۷۷ طی نامه‌ای به محمد خاتمی رییس جمهور وقت حکومت اسلامی، نسبت به «زاد و ولد» و «مهاجرت» پی‌رویه کرده‌ها در آذربایجان غربی اظهار نگرانی کرده بودند و طی آن نامه خواستار تمهیداتی برای جلوگیری از آن شده بود.

بخشی از آن نامه، چنین است: «... در این گوشه از خاک عزیز کشورمان نحوست و شومی چندین دهه قبل پدران‌شان را تکرار نمایند، که زادوولدهای بی‌حد و حصر و مهاجرت‌های پی‌رویه و نیز ادعاهای کذب و بی‌پایه و اساس یکی از نمایندگان مجلس و چند نویسنده دیگر که دولت باید برای آن تدابیری را اتخاذ نمایند شاهد این ادعای ماست...» او، بعدها نیز مردم‌گرد را فقط مهمانان آذربایجان خوانده و طی اظهار نظری در سایت شخصی‌اش گفته است: «در حال حاضر ۵۰۰ هزار کرد در آذربایجان غربی زندگی می‌کنند که اگر رفتار عادی داشته باشند، هیچ مشکلی نیست و گرنه همان‌طور که آمده‌اند باید بروند.»

او و گروهش بارها خواستار اشغال شمال عراق توسط ارتش ترکیه شده‌اند و کرکوک و موصل را «سرزمین تاریخی ترک‌ها که به‌دست عده‌ای کرد اشغال شده» خوانده‌اند. آن‌ها، شدیداً کشتار ارمنه توسط ترک‌های عثمانی را انکار می‌کنند و در سایت او، مطالب و پیوندهای نژادپرستانه بسیار زیادی در مورد ارمنه وجود دارد. او، در مصاحبه‌ای با سی‌ان‌ان ترکی، بارها از لفظ «سگ‌های فارس» استفاده کرده است.

حتی هنگامی که چهرگانی در آذربایجان معلم بود از موضع یک حزب‌اللهی، با آن بخش از شاگردانش که حس می‌کرد مذهبی نیستند به‌شدت بدرفتاری می‌کرد. هم‌چنین او، گروه گروه شاگردانش به جبهه‌های جنگ ایران و عراق برده و قربانی اهداف غیرانسانی حکومت‌شان کرده است. بنابراین، چهرگانی مانند هر سیاست‌مدار راست و نژادپرست، نان را به نرخ روز می‌خورد و هر از چند گاهی رنگ عوض می‌کند تا از قافله هم‌فکرانش عقب نماند.

در واقع محمودعلی چهرگانی، یکی از چهره‌های مذهبی نژادپرست است که سال‌ها در خدمت حکومت اسلامی بود؛ اما هنگامی که از «بارگاه خلیفه مسلمین» رانده شد ناگهان به فکر «ترک» بودن خود افتاد و اعلام کرد که آذری‌ها در ایران، تحت ستم هستند؟! گویا هنگامی که او و هم‌فکرانش در خدمت حکومت جهل و جنایت اسلامی و بسیج جنگی آن بودند این ستم وجود نداشت؟

او، از زمانی که از ایران خارج شده تاکنون به‌دنبال قدرت‌های جهانی است. او، حتی در دوره دوم انتخاب بوش به ریاست جمهوری آمریکا، با ارسال پیام شادباش به او، از جمله از او درخواست کرده بود که «مهری» را که شامل حال «کرده‌های عراق» نموده چرا شامل حال آذری‌های ایران نمی‌کنند.

چهرگانی، جزو کسانی است که حدود یک دهه اخیر در لابی‌های آمریکایی جا خوش کرده و منتظر حمله آمریکا و متحدانش به ایران و یا راه انداختن «انقلاب نارنجی و رنگی» در این کشور بود.

اما با تغییر ریاست جمهوری در آمریکا و با آغاز مذاکره غیرمستقیم و مستقیم حکومت اسلامی ایران و آمریکا، عناصری هم‌چون چهرگانی سرخورده شدند به‌طوری که از سیاست‌های تازه حاکمیت آمریکا در رابطه با ایران انتقاد کردند. برای

نمونه، چهرگانی در مصاحبه‌ای که فوریه ۲۰۱۳، با «VOA azari» داشت، گفت «به نظر می‌رسد قدرت‌های جهانی ما را از پروژه‌های بزرگی نظیر خاورمیانه بزرگ کنار گذاشته‌اند و آن توجهی که به کردها دارند را نسبت به ما ندارند.» او، در پاسخ به پرسشی در خصوص «وضعیت سیاسی قومیت‌گراها در آذربایجان» نیز گفت: «من از وضعیت فعلی حرکت‌مان راضی هستم. اما متأسفانه آذربایجان در کانون توجهات قدرت‌های بزرگ نیست. به نظر می‌رسد قدرت‌های جهانی ما را از پروژه‌ها کنار گذاشته‌اند. مثلاً در پروژه خاورمیانه بزرگ حساسیت و توجه به برخی قومیت‌ها (کردها) بسیار بالا است. اما چنین توجهی نسبت به ما وجود ندارد. نه آمریکا نه اروپا به ما توجه نمی‌کنند.»

چهرگانی، در ادامه مصاحبه با VOA azari، با انتقاد از دولت ترکیه نیز گفت: «در حالی که مقامات عالی‌رتبه دولت ترکیه در کشورهایی مثل مقدونیه به سرنوشت یازده هزار ترک تبار دقت نظر دارند، اما از سرنوشت چهل میلیون ترک در ایران صحبتی نمی‌کنند.»

او، هم‌چنین در پاسخ به سؤال خبرنگاری صدای آمریکا در خصوص اظهارات سال گذشته که «دانا روبراگر کنگرسمن آمریکایی در خصوص لزوم استفاده ایالات متحده از نیروهای تجزیه‌طلب در آذربایجان شرقی و اردبیل برای فشار به حکومت ایران»، گفت:

«من شخصا در این پانزده سال با نزدیک به ۲۰ کنگرسمن آمریکایی دیدار داشته‌ام و این اظهارات نتیجه فعالیت‌های ما است. ما گزارش‌های شفاهی و کتبی زیادی به این کنگرسمن‌ها از جمله روبراگر داده ایم و من از او تشکر می‌کنم و ما به تماس‌هایمان با ایشان ادامه خواهیم داد.»

چهرگانی، هم‌چنین ناخرسندی خود را از حوزه جغرافیایی که روبراگر در نامه خود برای آذربایجان تعریف کرده بود را ابراز کرد. این سخنان چهرگانی، هم اکنون در سایت‌های اینترنتی به‌خصوص در سایت‌های آذری‌زبان، قابل دسترسی هستند. اما در سال‌های اخیر، نیروهای جوان و موثر تشکیلات گاموح، چهرگانی را وادار کردند تا از رهبری این جریان کنار برود. نیروهای جدید این سازمان، شاید بیش از این اعتمادی به چهرگانی ندارند و یا شاید هم به نظریات جدید رسیده‌اند که با افکار پان‌ترکیستی و به‌غایت راست و کاریسماتیک چهرگانی مغایرت دارد.

محمود علی چهرگانی، در اوایل سال ۲۰۰۲ میلادی ایران را به قصد سخنرانی در اروپا، ترک نمود و اولین جلسه او در استکهلم برگزار شد. پس از پایان این جلسه و انتقاد من به او که چرا به حضار اجازه ندادند به‌طور شفاهی سئوالات خود مطرح کنند؛ هم‌چنین صحبت‌هایش جنگ‌طلبانه و علیه ارمنی‌ها بود، به‌علاوه مطلبی را که قبلاً در نقد سیاست‌های او نوشته و منتشر کرده بودم خواستم به وی دهم؛ نخست با عکس‌العمل هیستریک او و سپس عقب‌نشینی و معذرت‌خواهی‌اش مواجه شدم. سرانجام این مسئله، به رادیو همبستگی کشید. در میزگردی که در رادیو همبستگی تشکیل شد من و آقای علیرضا اردبیلی از برگزارکنندگان جلسه چهرگانی و هم‌چنین آقای حسن بهگر روزنامه‌نگار مستقل که آقای سعید افشار آن را اداره می‌کرد، شرکت داشتیم. من در این میزگرد از جمله به فراخوان خشونت‌طلبی و جنگ‌طلبی او که در سخنرانی‌اش با مشت بر روی میز می‌کوبید و می‌گفت: اگر این بار بین آذری‌ها و ارمنی‌ها جنگ دیگری آغاز شود دولت ما (جمهوری اسلامی)، باید از برادران مسلمان آذری‌مان دفاع کند در غیر این صورت، ما ارس را می‌شکافیم و اگر اسلحه هم نداشته باشیم با سنگ به کله ارمنی‌ها می‌کوبیم و... او، هم‌چنین در این جلسه ادعاهای بی‌اساسی کرده و کارنامه دیگری از خود ارائه داد... این سخنان من با مخالفت علیرضا اردبیلی روبه‌رو شد. برای این که من مستند جواب اردبیلی را بدهم نشریه شماره پنج تریبون را که خود او نیز عضو هیات تحریریه سه نفره آن بود از کیفم درآوردم و گوشه‌هایی از گفت‌وگوی چهرگانی با یک نشریه که در تریبون نیز باز چاپ کرده بود را خواندم: «... تمام تلاشم این بود که آن را در چارچوب قوانین و احکام الهی بکنجام و با قوانین اسلامی و قرآنی آن را تطبیق بکنم. این حس در من با شروع جنگ تحمیلی به اوج خود رسیده بود و بنده جهت ارضای آن تقریباً در طول جنگ تقریباً هر سال یک بار به جبهه اعزام می‌شدم و در وظایف ساده‌ای مثل تک‌تیرانداز، آرپی‌جی‌زن، راننده آمبولانس کار می‌کردم و دو بار نیز توسط خمپاره و تک‌تیرانداز عراق مجروح و یک بار نیز مصدوم شیمیایی شدم... از ۱۲ میلیون جمعیت تهران نزدیک به ۸ میلیون آذربایجانی هستند که قریب به ۷ میلیون آن‌ها بی‌سرمایه و بدون امکانات مالی است. بنده به این نتیجه رسیده‌ام که وضع اقتصادی آذربایجان وخیم است باید در چارچوب ایران و نظام اسلامی و قانون از آن دفاع نمود و حتی دست این سرمایه‌داران را بوسید و به آذربایجان برگرداند... در مناطقی که ناظران بودند اعلام کردند که شب رای شمرده شد شما دارای سه هزار رای بودید ولی صبح می‌دیدیم که رای خیلی شده و این عدد حدود ۱/۲ یا ۱/۳ به فرمانداری اعلام شده است. در هر حال شکایت‌هایی کردیم ولی گوش شنوایی نبود...» (منبع: دکتر چهرگانی در گفت‌وگویی صریح و بی‌پرده، تنظیم از: آلتای؛ تریبون شماره ۵، تابستان ۱۹۹۹، سولنا - سولنا، به نقل از هفته‌نامه مبین)

او، در ادامه اعتراض به دست کاری آرای خود، دستگیر و مدت کوتاهی زندانی شد. سپس او، به خارج کشور آمد و فعالیت سیاسی خود را در بده و بستان و معامله با لابی های ترک-آمریکا، پیش برده و هنوز هم می برد.

بنابراین، چهرگانی هم مذهبی و متعهد به نظام اسلامی، عاشق جنگ و کشتار و هم به حدی «محرم» حکومت اسلامی بود که به او اجازه داده بودند کاندید مجلس شورا اسلامی شود. به گفته خودش، حس خشونت و جنگ طلبی و انتقام جویی در وجودش به حدی فوران می کرد که او، برای کم کردن جوش و خروش آن، هر سال داوطلبانه به جبهه ها جنگ ایران و عراق می رفت تا با آدم کشی، این حس خود را کمی مهار کند...

پی تردید کسانی که پای منبر چهرگانی می نشینند و درس های سیاسی را از او یاد می گیرند در واقع پان ترکیسم و به این دلیل، به نفرت و جدایی و خصومت بین خلق های ایران دامن می زنند.

با وجود همه آن چه که در بالا گفته شد تاریخا مردم آذربایجان در اتحاد و همبستگی سراسری مردم ایران و انقلاب ها در این کشور، پیشگام بوده اند. آذربایجان، محل بروز انقلاب ها، حماسه ها کور اوغلوها، قاجاق نبی ها، مبارزات انقلابی و عدالت جویانه و سوسیالیستی حیدر عمو اوغلوها، جعفر پیشه وری ها، صمد بهرنگی ها، دهقان ها و سرزمین زندگی مشترک و مسالمت آمیز با همه ملیت ها و زبان های مختلف، به ویژه مردم کرد است.

نام آذربایجان از آتروپات که آذربایجان را از چنگال اسکندر رهاوند و تا سالیان دراز خود و خاندانش سر رشته دار این سرزمین بودند، گرفته شده است. بنابراین، تفکر پان ترکیسم در آذربایجان ایران ریشه تاریخی ندارد و عمدتا به دوره اخیر پس فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان و ترکیه برمی گردد.

برای مثال، حیدرخان عمو اوغلو از شخصیت های برجسته و از انقلابیون مبارز آذربایجان و سراسر ایران بود. وی یکی از بنیان گذاران نهضت مشروطه و پایه گذاران جنبش کارگری و از پیشاهنگان ترویج اندیشه مارکسیسم در ایران و دبیرکل حزب کمونیست ایران بود. او هم اهل علم بود و هم اهل عمل انقلابی.

ستارخان بازوی نیرومند انقلاب مشروطه، که دسته های فدایی تحت رهبری حیدر عمو اوغلو را تا آخرین روزهای مقاومت تبریز در کنار خود داشت.

همیشه می گفته است: «حرف همان است که حیدر خان بگوید...»

حیدر عمو اوغلو از انقلابیون قفقاز و از پایه گذاران حزب سوسیال دمکرات، حزب عدالت و بعدها حزب کمونیست ایران بود در بیستم دسامبر ۲۹ آذر ۱۲۵۹ - ۱۸۸۰ میلادی در شهر اورمییه از پدری به نام علی اکبر افشار و مادری به نام زهرا خانم متولد شد ... پدرش پزشک داروساز بود و در تهران تحصیلات خود را به اتمام رسانده بود.

حیدر عمو اوغلو همراه خانواده خود مقیم ارمنستان شد و در ۸ سالگی به مدرسه رفت و دوران تحصیلات را بعنوان شاگرد ممتاز به پایان رساند.

سپس در دانشکده فنی تفلیس که تنها دانشکده فنی در تمام قفقاز بود تحصیلات خود را در رشته مهندسی برق به اتمام رساند. در همین سال ها بود که علاوه بر آشنایی با انقلابیون مشهور قفقاز به کشورهای اروپایی نیز سفر کرد. وی ضمن تسلط به زبان های آذربایجانی، فارسی، روسی، ارمنی، گرجی و هم چنین به زبان های فرانسه، آلمانی و ایتالیایی نیز آشنایی داشت.

حیدرخان بعد از پایان تحصیلات به باکو رفت و در صنایع نفتی «تقی اف» به کار مشغول شد. در این هنگام حزب اجتماعیهون به رهبری «نریمان نریمان اف» در باکو تشکیل شد و حیدرخان به عضویت کمیته مرکزی این تشکیلات سیاسی انتخاب گردید.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه حیدر عمو اوغلی مسافرتی به کشورهای اروپایی نمود. وی در این مسافرت ها به تکمیل معلومات فنی و دانش سیاسی، خود پرداخت. حیدرخان طبق توصیه انجمن مجاهدین فنون ساختن بمب و سایر اسلحه و ادواتی که به کار مبارزه انقلابی می خورد آموخت. در سال ۱۹۰۷ میلادی - ۱۲۸۶ شمسی، وی مجددا به ایران بازگشت و فعالیت انقلابی خود را در راس مجاهدین و مبارزین نهضت مشروطیت از سر گرفت.

عارف قزوینی شاعر و ترانه سرای ایران، حیدر عمو اوغلی را چکیده انقلاب نامیده و تصنیف معروف «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را به حیدر عمو اوغلی هدیه کرده است.

قیام تبریز در عصر استبداد صغیر که به تجدید بنای مشروطیت در ایران قرن نوزدهم منجر شد، نتیجه زمینه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آن منطقه بود که پیش تر به دلیل استبداد حکومتی ناشی از حضور محمدعلی میرزا، اجازه تبلور نمی یافت. اما زمانی که عامل سیاسی یادشده ضعیف تر شد، رخنه اندیشه های نو در قالب افکار مشروطه خواهی، در میان مردم آذربایجان بسیار سریع، گسترش یافت. تبریز، دروازه افکار سیاسی نو بود، از قبل آمادگی خیزشی عمومی را در خود داشت و اینک، نارضایتی از جو سیاسی، سیر شکل گیری قیام را تسریع می کرد. در غیاب ولیعهد محمدعلی میرزا،

مراکزی مانند انجمن ایالتی و مرکز غیبی، اداره شهر را به دست گرفتند و رهبران قیام، با تاثیرپذیری از اندیشه‌های سوسیال دموکرات‌های مستقر در تبریز و مجاهدان قفقازی، پرچمدار سیل عظیمی از مردم شدند که هر یک با انگیزه‌های مختلف به قیام پیوسته بودند و یگانه راه بهبود وضع خویش و انقلاب مشروطه در سراسر ایران می‌دانستند. در این بین، هرچند دولت مرکزی تمام توان خویش را برای سرکوب این قیام به کار گرفت، اما مقاومت مردم تبریز سرانجام به عقب‌نشینی حکومت و گسترش قیام به سایر شهرها منجر گردید که فرجام آن چیزی جز احیای مشروطیت نبود.

رضا خان که توسط کودتایی طراحی شده در سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ شمسی به قدرت رسیده و در سال ۱۳۰۴ با عزل احمد شاه قاجار، خود را شاه خواند، تا شهریور ماه ۱۳۲۰ در نهایت استبداد و در همکاری فکری و عملی تنگاتنگ با هیئتلر حکومت کرد.

در طول این مدت، نه تنها از آزادی و دموکراسی کوچک‌ترین نشانه‌ای در ایران وجود نداشت، بلکه رضاخان کلیه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نیز از بین برده و در ثروت‌اندوزی و غصب اموال مردم دست کمی از آخوندهای حاکم امروز نداشت. رضاخان میرپنج که پیش از رسیدن به قدرت آهی در بساط نداشت، با قلدری و زورگویی، املاک برخی از مالکین بزرگ را تصاحب کرد و به بزرگ‌ترین مالک ایران تبدیل شد. چنان که در زمان برافتادن از قدرت و تبعید از ایران توسط متفقین، مالک بیش از ۲ هزار پارچه از آبادترین دهات ایران بود.

در چنین شرایطی، در سرتاسر آذربایجان، فرقه دموکرات به رهبری جعفر پیشه‌وری از کمونیست‌ها و مبارزین قدیمی، قدرت سیاسی را در دست گرفت. بی‌گمان این واقعه، در تاریخ معاصر ایران، بسیار مهم بوده است. در سال ۱۳۲۴، جمهوری‌های دموکراتیک در آذربایجان و کردستان ایران تاسیس شدند.

فرقه دموکرات که در روز ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ در آذربایجان، به قدرت رسید اصلاحاتی وسیعی در شرایط زنان، کارگران و آحاد مردم هم چون لوله‌کشی، اسفالت‌کشی، تاسیس مدرسه و دانشگاه و... به وجود آورد.

در نتیجه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، این جنبش مردمی به شکل وحشیانه‌ای از سوی حکومت مرکزی و آتش و فئودال‌های محلی سرکوب و هزاران نفر از افراد آن که برای آزادی، برابری و عدالت اجتماعی مبارزه کرده بودند به جوخه‌های اعدام سپرده شدند. برخی از تاریخ‌نگاران و روزنامه‌نگاران با استناد به منابع مختلف، تعداد اعدامی‌ها را در همان روزهای نخست بیش از ۲۵۰۰ تن در تبریز نوشته‌اند. ۸۰۰۰ هزار زندانی، ۳۶۰۰۰ تبعیدی به مناطق جنوب و ۷۰ هزار پناهنده به آن سوی ارس، از اقدامات وحشیانه و سرکوبگرانه و نسل‌کشی حکومت مرکزی ایران بوده است.

آنچه در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در آذربایجان اتفاق افتاد، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی است و فراموش نخواهد شد تا چه برسد این بار نژادپرستان امروزی، آذربایجان را به سوی نسل‌کشی جدید سوق دهند.

این اقدامات تاریخی در آذربایجان آزادی‌خواه و آن‌هم در تبریز که قلب انقلابات ایران، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷ بوده، اکنون اجازه نخواهد داد یک مشت جاهل و گروه‌های پان‌ترکیست به مردم کرد حمله کنند که سرشان به مثلث شوم «انکار - باکو - واشینگتن» وصل است تا این چنین مردم آذربایجان و تاریخ درخشان آن را آلوده کنند.

در تاریخ ایران، حکومت‌های ناسیونال فاشیستی پهلوی و هم حکومت اسلامی فاشیستی، نه تنها زبان‌های مادری غیر از زبان فارسی را در سراسر ایران ممنوع کرده‌اند، بلکه هر کسی هم خواهان آزادی زبان مادری‌اش در ادارات، سازمان‌ها، احزاب، نهادهای دموکراتیک، رادیو و تلویزیون، روزنامه و مجله، مدرسه و دانشگاه شده، به‌عنوان «تجزیه طلب» و به «خطر انداختن تمامیت ارضی کشور»، به وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب و زندانی و شکنجه و حتی اعدام کرده‌اند.

این رضاشاه بود که با سرکوب بی‌رحمانه دستاوردهای انقلاب مشروطیت، زبان‌های مادری مناطق مختلف ایران غیر از زبان فارسی را ممنوع کرد بدون این که حتی به آرای مردم مراجعه کند. بنابراین، در موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بسیار مهم است که مردم فارس زبان مورد خطاب و نقد قرار نگیرند. چرا که آن‌ها در ممنوعیت زبان‌های مادری مناطق مختلف ایران، نقشی نداشته‌اند و تنها حاکمیت‌ها هستند که این جنایت بزرگ را در حق اکثریت شهروندان ایرانی مرتکب شده‌اند. به عبارت دیگر، مردم فارس زبان هم مانند همه مردمی که با زبان‌های دیگر تکلم می‌کنند متشکل از گرایش‌های مختلف سیاسی و اجتماعی است. همان‌طور که ما در جامعه ایران گرایش‌های سیاسی پان‌فارس‌پریم داریم گرایش‌های پان‌ترکیست‌پریم و پان‌عربیست‌پریم و غیره هم داریم.

تاریخ کردستان و آذربایجان تاریخ مشترک مبارزه و تلاش و آگاهی است و از این رو، نباید اجازه داد گروهی نژادپرست از درون حکومت فاشیست اسلامی و یا بیرون از آن، این روابط تاریخی و کنونی و آتی را خراب کنند و جنگ ترک و کرد نقده را که ملاحسنی امام جمعه معروف ارومیه و معبودی در اوایل انقلاب راه انداخته بودند در آینده نیز تکرار کنند. اکنون شهروندان کرد و ترک آذربایجانی به‌ویژه در آذربایجان غربی، آن‌چنان در هم تنیده شده‌اند و از هر نظر به هم وابسته‌اند که جدا کردن آن‌ها مانند جدا کردن گوشت و پوست است و امکان‌پذیر نیست.

به‌علاوه طبیعی‌ست که باید همه شهروندان جامعه ایران فارغ از ملیت، ملیت، باورهای سیاسی و عقاید مذهبی، از حقوق یک‌سان و برابری برخوردار گردند از جمله باید همه زبان‌های مادری در ایران آزاد شوند و این هم امر مبارزه مشترک همه خلق‌های تحت ستم ایران است. این مبارزه نیز نه بر علیه مردم فارس زبان، بلکه مسقیماً بر علیه حکومت جهل و جنایت و فاشیست اسلامی ایران است. از این‌رو، حکومت اسلامی تلاش می‌کند با سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بین مردم ترک، فارس، عرب، بلوچ، کرد، ترکمن و غیره جدایی و خصومت بیاندازد و ناسیونالیست‌ها و ملی‌گراها نیز آلت دست این بازی خطرناک محسوب می‌شوند تا از آب گل‌آلود ماهی خود را بگیرد. در حالی که همه خلق‌های سراسر ایران از تهران تا اهواز، از خراسان تا تبریز، از سندج تا رشت درد مشترک و دشمن مشترک دارند. درد مشترک‌شان آزادی، برابری، دموکراسی و عدالت است و دشمن مشترک‌شان هم حکومت اسلامی و البته همه گروه‌های نژادپرست و فاشیست است. یعنی همه گرایش‌های عقب مانده و ارتجاعی‌تر سیستم سرمایه‌داری؛ سیستمی که نوع مدرن آن در اروپا و آمریکا سیاست‌های راست و نژادپرستانه پیش گرفته‌اند و نوع عقب مانده‌های آن نیز در سوریه، افغانستان، عراق، ترکیه، ایران، عربستان، اسرائیل، هند و قاره آفریقا مشغول جنگ‌های فرقه‌ای ملی و مذهبی و استثمار شدید نیروی کار هستند.

از آن واقعه هولناک چهل سال می‌گذرد و آن رویداد فراموش شده است. اکثریت مردم نفعده در این چهار دهه به دنیا آمده‌اند و هیچ تصویری از آن سال‌ها ندارند. هم‌اکنون مردم کرد و آذربایجانی در کنار هم با صفا و صمیمیت و دوستانه زندگی می‌کنند، البته اگر عوامل حکومت اسلامی و یا اپوزیسیون ناسیونالیست و ملی‌گرای آن بگذارند! شکی نیست که جریان‌های «پان‌ترکیست» اعم از طرفداران «آتاتورک»، «گرگ‌های خاکستری»، طرفداران «الچی بیک»، علی‌اف، اردوغان و... گرایش‌های قوی ناسیونالیستی و نژادپرستی دارند. طرفداران «چهرگانی» و به‌طور کلی نژادپرستان آذری، اهداف و سیاست‌های خود را با اهداف و سیاست‌های لابی‌هایی در حاکمیت ترکیه، آمریکا، جمهوری آذربایجان و... هماهنگ می‌کنند اما خوشبختانه جایگاه چندان در نزد مردم آذربایجان، به‌ویژه کارگران و نیروهای آگاه جامعه ندارند. چرا که چنین سیاست‌هایی، نه تنها ربطی و نفعی برای مردم حق‌طلب و آزادی‌خواه آذربایجان ندارد، بلکه بسیار هم مضر و خطرناکند!

در نتیجه‌گیری می‌توانیم تأکید که در جنگ و یا درگیری ۱۲ روزه حکومت‌های فاشیستی و نسل‌کش و بچه‌کش ایران و اسرائیل، تمامی گرایش‌های ناسیونالیست ایران از سلطنت‌طلبان گرفته تا گرایش‌های ناسیونالیستی خلق‌های تحت ستم مناطق مختلف ایران، چشم امیدشان را به رژیم چنج آمریکا و اسرائیل در ایران دوخته بودند اما با آغاز آتش‌بس بین دو حکومت متخاصم، این گرایش‌های کمی مایوس شدند. اما همه می‌دانند که این آتش‌بس بسیار شکننده است و گرچه احتمال دارد جمهوری اسلامی برای بقای خود در مقابل آمریکا و اسرائیل زانو بزند اما در این دو هفته گذشته پس از آتش‌بس، سانسور و سرکوب و اعدام را در جامعه ایران تشدید کرده است و همه را تهدید می‌کند. حتی صدها هزار از افغان‌های مقیم ایران را که بی‌پناه‌تر و ضعیف‌تر از همه هستند به‌عنوان جاسوسی برای اسرائیل از کشور اخراج می‌کنند. بنابراین، گرایش‌های ناسیونالیست و تفرقه‌انداز، امید خود را از دست نداده‌اند.

آن‌هم در شرایطی که رهبرشان مخفی شده و اختیارات خود را به شورای امنیت ملی سپرده است. حتی رییس‌جمهور نیز اختیارات خود را بین استناداران تقسیم کرده است. چرا که همه‌شان از ترورهای اسرائیل وحشت دارند و ارتباطات بین مقامات‌های سیاسی-نظامی و دیپلماتیک کشور گسسته شده است. در این میان، تنها نهادهای سرکوب و سانسور حکومت فعال هستند و وحشی‌گری‌هایشان علیه مردم و افغان‌ها، حد و مرزی ندارد.

در چنین شرایطی، تنها جنبش‌های مستقل ایران هم‌چون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش جوانان، جنبش روشنفکران، جنبش بیکاران، جنبش محیط زیست، جنبش بازنشستگان، جنبش خلق‌های تحت ستم کشور و... می‌توانند با اتحاد و همبستگی خود، این شرایط رعب و وحشت را به نفع خود و همه مردم و آزادی‌هایشان تغییر دهند. جنبش‌های اجتماعی ایران و مردم آزاده با راه‌انداختن مبارزه سراسری و هدفمند و سازمان‌دهی اعتراض و اعتصاب قادرند کشتی در حال غرق شدن جامعه ایران را به ساحل امن برسانند و مردم و کشورشان را از خطرات مختلف داخلی و خارجی رها سازند و یک جامعه بدون جنگ و خشونت و آزاد و برابر و عادلانه بسازند.

بی‌تردید در چنین جامعه‌ای، خلاقیت‌ها و ابتکارات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه شهروندان شکوفا می‌شود و همبستگی انسانی نهادینه می‌گردد!

چهارشنبه هجدهم تیر ۱۴۰۴ - نهم ژوئیه ۲۰۲۵

ضمیمه:

پروفسور جیمز کر-لیندسی (Prof James Ker-Lindsay) یک استاد مدعو در مؤسسه اروپایی دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن و پژوهش گر همکار در مرکز مطالعات بین الملل دانشگاه آکسفورد است. او همچنین استاد مدعو در دانشگاه کنت است. زمینه‌های تحقیقاتی اصلی او شامل سیاست و روابط بین الملل جنوب شرق اروپا، گسترش اتحادیه اروپا و مسائل مربوط به جدایی و به رسمیت شناختن در سیاست بین الملل است.

او دارای مدرک BSc (اقتصاد) از دانشگاه لندن و MA و PhD در تحلیل منازعات بین المللی از دانشگاه کنت است. کر-لیندسی به زبان یونانی صحبت می کند و در یونان و قبرس زندگی کرده است. او همچنین یک کانال یوتیوب دارد که به بررسی روابط بین الملل، منازعات، امنیت و وضعیت کشورها می پردازد. لیندسی نویسنده کتاب های متعددی در مورد سیاست و روابط بین الملل بالکان غربی، یونان، ترکیه و قبرس است. جیمز کر-لیندسی بیشتر بر مسائل مربوط به جدایی (secession) و به رسمیت شناختن در سیاست بین الملل تمرکز دارد.

او به طور خاص در مورد سیاست و روابط بین الملل جنوب شرق اروپا (بالکان، یونان، ترکیه و قبرس) و همچنین گسترش اتحادیه اروپا تخصص دارد. او به بررسی چگونگی تعامل کشورها و سازمان های بین المللی با «دولت های بالفعل» (de facto states) می پردازد، یعنی مناطقی که به طور یک جانبه اعلام استقلال کرده اند اما عضو سازمان ملل متحد نیستند. او همچنین به حل و فصل منازعات علاقه دارد. تمرکز او بیش تر بر تحلیل آکادمیک و ارائه چارچوب های مفهومی برای درک پدیده های بین المللی است.